

فرهنگ به مثابه رسانه‌ای بین اراده و عمل جمعی (مطالعه تطبیقی فرهنگ اسلامی و سکولار)

سیدسعید زاهد*

محسن جاجرمی زاده**، سیدمحمد رضا نقوی***

چکیده

جامعه از سه زیرنظام سیاست، فرهنگ و اقتصاد تشکیل شده است. اگر جامعه را به انسانی تشبیه کنیم، سیاست اراده جامعه، فرهنگ فکر و اقتصاد اعضا و جوارح آن است. اراده با فکر، خواست خویش را پیش می‌برد و فکر برای اجرای منویات خود امکانات مادی را به کار می‌گیرد. از این رو، فکر به عنوان واسطی میان اراده و عمل، از اهمیت بسیاری برخوردار است. در جامعه نیز فرهنگ همین نقش را بر عهده دارد. سیاست از طریق فرهنگ عمل می‌کند و فرهنگ برای عمل، از امکانات مادی و اقتصادی بهره می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، فرهنگ به مثابه رسانه‌ای میان اراده و عمل جمعی عمل می‌کند. امروز، دو نظام فکری در جهان در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند: فرهنگ دینی و فرهنگ سکولار. برای دریافت کم و کیف این منازعه، لازم است به مطالعه فرهنگ و بررسی تطبیقی فرهنگ اسلامی و فرهنگ سکولار پردازیم. شناخت مفهوم فرهنگ و چیستی و چگونگی آن، از ملزومات اولیه برای هر نوع تفکر و موضع‌گیری و برنامه‌ریزی در این موضوع است. در این مقاله می‌کوشیم تا ضمن پرداختن به چیستی و چگونگی فرهنگ، در یک نگاه مقایسه‌ای، نقطه‌های رقابت فرهنگ اسلامی و فرهنگ سکولار را معین کنیم. در این راه با اتخاذ مبانی تازه معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی، و روش تحقیق الگویی با این

* دانشیار بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانشگاه شیراز zahedani@shirazu.ac.ir

** استادیار بخش مدیریت دولتی، دانشگاه پیام نور

*** استاد بخش روان‌شناسی بالینی، دانشگاه شیراز

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۷/۲۵

پیش‌فرض قرآنی که انسان دارای سه ابزار شناخت است و اینکه در واقعیت اگر موضوعی شناسایی شود، هر سه وسیله شناخت به کار گفته می‌شود، به این نتیجه رسیده‌ایم که فرهنگ به عنوان یک واقعیت اجتماعی دارای سه لایه و سه بُعد از جنس حس، عقل و قلب است. به این ترتیب، برای دریافت عوامل شکل‌دهنده فرهنگ، با ترسیم جدولی سه‌بعدی، به شناسایی خانه‌های جدول پرداخته‌ایم و پس از تعیین این عوامل، به شناسایی هر یک از مصادیق آن در نظام اسلامی و نظام سکولار در سه بخش فرهنگ سیاسی، فرهنگ فرهنگی و فرهنگ اقتصادی مبادرت ورزیده‌ایم. به این ترتیب، شناخت ۳۶ خانه متناظر فرهنگی در این دو مکتبی که امروز در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند، زمینه را برای برنامه‌ریزی فرهنگی توسط اندیشمندان این رشته فراهم ساخته‌است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، سیاست، اقتصاد، سکولاریسم، فرهنگ اسلامی.

۱. مقدمه

فرهنگ قوه تفکر در هر جامعه است. هر اجتماع با اختیار فرهنگی خاص زمینه اجرای آنچه را اراده می‌کند، فراهم می‌کند. فرهنگ به عنوان یک رسانه، اراده جمعی را به عمل جمعی تبدیل می‌کند. با توجه به این نقش بسیار حساس و تعیین‌کننده، نمی‌توان از مطالعه و دقت در فرهنگ غافل بود. در این سال‌ها در نظام جهانی، تهاجم فرهنگی و جنگ نرم (زاهد، ۱۳۹۱) به عنوان گسترده‌ترین جریان و وسیله سرنوشت‌ساز ملت‌ها عمل می‌کند. اگر در دوران رقابت ابرقدرت‌ها در جهان، پرداختن به موضوع سلاح‌های سخت در دستور کار سیاست‌گذاران راهبردی بود، امروز پرداختن به فرهنگ و جنگ نرم عمده‌ترین زمینه برای درک بهتر درگیری عمده جهانی است. امروز، پیروز کسی است که بتواند فرهنگ مورد نظر خویش را در گستره بیشتری از سرزمین جهان حاکم کند.

امروز، رقابت بین دو فرهنگ اسلامی و سکولار اصلی‌ترین منازعه بین‌المللی است (Huntington, 1993: 1996). از این رو، شناخت فرهنگ، عوامل تشکیل‌دهنده آن و سازوکارهای تعلیل و تغییر آن، از جمله دانش‌های راهبردی برای سیاست‌گذاران محلی و جهانی به‌شمار می‌رود. به همین مناسبت، در این مقاله تلاش ما بر این است که این موضوع کلیدی و راهبردی را از منظری علمی و منطقی مورد توجه قرار دهیم و ضمن ارائه تعریفی تازه از فرهنگ در یک قالب معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی بدیع، ابعاد و لایه‌های فرهنگ را در سه بخش فرهنگ سیاسی، فرهنگ فرهنگی و فرهنگ اقتصادی مورد توجه قرار دهیم.

در این میان، می‌خواهیم روشن کنیم چگونه فرهنگ به مثابه یک رسانه وسیله‌ای برای اجرای اراده جمعی می‌شود. پس از روشن شدن چیستی و چگونگی عمل فرهنگ، در یک مطالعه تطبیقی تفاوت‌های میان فرهنگ اسلامی و سکولار را برمی‌شماریم. می‌خواهیم همه نقطه‌های کلان کلیدی رقابت بین فرهنگ سکولار و اسلامی را معین کنیم و برای متصدیان جنگ نرم، شاخص‌هایی برای برنامه‌ریزی و تلاشی سنجیده ارائه کنیم.

با توجه به اینکه در این نوشتار به مباحثی تأسیسی در موضوع مورد مطالعه مبادرت ورزیده‌ایم، پس از ارائه مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی اتخاذشده، به بحث پیرامون روش‌شناسی تحقیق می‌پردازیم و تعریف مفهوم فرهنگ را ارائه می‌کنیم؛ سپس، به طراحی الگوی مطالعه فرهنگ مبادرت ورزیده و در ادامه به بیان چیستی فرهنگ اسلامی و سکولار می‌پردازیم.

امروزه، دو نظام فلسفی و فکری متفاوت در سطح کلان جهان مطرح است که در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند: نظام فکری که بر اساس آن تمدن سکولار مدرن نظم یافته‌است و نظام فکری اسلامی. نخست، به تفاوت‌های معرفت‌شناختی این دو نوع جهان‌بینی می‌پردازیم و سپس با الهام از مبانی فلسفه اسلامی، به معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مورد توجه این تحقیق می‌نگریم. در ادامه، روش تحقیق مقاله حاضر ارائه خواهد شد.

۲. مبانی معرفت‌شناسی جهان اسلام

شهید مطهری با استناد به قرآن کریم، ابزار شناخت انسان را حس و عقل و قلب می‌داند (مطهری، ۱۳۶۱: ۲۷-۴۲). حس (که در واقع همان حواس پنج‌گانه است) از طریق تجربه خود را می‌آزماید و با واقعیت‌های ملموس و قابل مشاهده سروکار دارد. عقل استدلال منطقی می‌کند و با ابزار منطق و استنادات منطقی، یافته‌های خود را به اثبات می‌رساند. دریافت‌های قلبی از جنس باور است. آنچه مورد تصدیق قرار می‌گیرد، چه از راه حس تجربه شده‌باشد و یا با عقل و بحث منطقی نتیجه‌گیری شده‌باشد، اگر به باور درآید، از جمله دریافت‌های قلبی می‌شود. خود قلب از طریق اشراق نیز می‌تواند بر دریافت‌های خود بیفزاید. اشراق زمانی صورت می‌گیرد که شواهد حسی و تجربی و یا عقلی و استدلالی یا وجود ندارد و یا به حد کفایت برای رسیدن به یقین در اختیار نیست. معمولاً و بیشتر، زمانی که در مورد واقعیت غیب سخن می‌گوییم، کاربرد اشراق و ابتناع به استفاده از ابزار

قلب افزایش می‌یابد. سروکار حس بیشتر با واقعیت مشهود است. عقل میان این دو (واقعیت مشهود و واقعیت غیب) حاصل دریافت‌های حسی و قلبی را جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌کند. در این میان، عقل نظری نزدیک‌تر به دریافت‌های قلبی و عقل ابزاری نزدیک‌تر به دریافت‌های حسی عمل می‌کند.

قرآن کریم در کانون باور انسان مسلمان قرار دارد و در آن پیرامون واقعیت غیب و مشهود سخن گفته شده است. اگر مطلبی در آن باشد که با حس یعنی از طریق تجربه قابل اثبات نباشد، به حکم باور قلبی با به‌کارگیری عقل نظری مورد پذیرش فرد مسلمان قرار می‌گیرد. از این رو، اگر ابزار شناخت را جدا از یکدیگر در نظر بگیریم، می‌توان گفت برای یک مسلمان معتقد، مطالب آمده در قرآن کریم اساساً دریافتی قلبی است.

برای توضیح بیشتر، باید گفت که قرآن کریم یک‌جا به قلب مبارک رسول اکرم (ص) نازل شد و توسط او دریافت گردید. ظرفیت قلبی ایشان، به اذن الله، به حدی بود که بتواند همه را یک‌جا دریافت کند، اما دیگران این قدرت را نداشتند. از این رو، در طول ۲۳ سال به تدریجی که قابل درک اجمالی و فهم ابتدایی مردم آن روزگار باشد، به تدریج مجدداً بر قلب او نازل گردید. آیات الهی با جاری شدن بر زبان آن رسول بزرگوار به گوش انسان‌ها رسید و آنها با عقل خود در مورد آن اندیشیدند. پس از فهم آن از طریق عقل، اگر آن را باور کردند، وارد قلبشان شد و به آن ایمان آوردند. برخی شنیدند و فهم نکرده باور کردند و برخی دیگر با آنکه فهم هم کردند، بنا بر هر دلیل جاهلی، آن را باور نکردند و بی‌ایمان به آن باقی ماندند. بعدها در هر دوره زمانی، با توجه به وسعت ابزار تجربی و منطقی آن زمان، مسلمانان بسیاری از مطالب قرآن را با ارائه شواهد حسی و یا عقلی برای نزدیک‌تر شدن به باور مردم بحث و استدلال کردند (خامنه‌ای، ۱۳۸۰: ۲۱۶). به این ترتیب، علوم قرآنی به‌وجود آمد. به هر صورت، در طول زمان همواره تلاش مسلمانان بر این بوده است تا در کنار تقویت ابزار قلب از طریق تهذیب نفس، با گسترش ابزار عقلی و حسی خود بر دامنه دریافت‌های واقعیت‌های غیب و مشهود خود بیفزایند.

شایان ذکر است که اگر ابزار شناخت را به صورت انتزاعی در نظر بگیریم، می‌توانیم در مورد آنها و دستاوردهایشان جدا از یکدیگر سخن بگوییم؛ اما، اگر در زمینه واقعیت، ابزارها را ملاحظه کنیم، دستاوردهای هیچ‌یک از آنها جدا از دیگری نیست. به عبارت دیگر، ابزار شناخت ابعاد شناخت ما را نتیجه می‌دهند. هر موضوعی را که می‌شناسیم، دارای بعد حسی، عقلی و قلبی است، هرچند ممکن است در مورد موضوعی بعد حسی یا

عقلی و یا قلبی آن بچربد. اما آنچه می‌توان گفت، این است که هر موضوع واقعی مورد توجه در نزد شناسا ابعاد حسی، عقلی و قلبی دارد. بنابراین، وقتی موضوعی که با شواهد حسی لمس شده و با ابزار عقل مورد مذاقه قرار گرفته، تجزیه و تحلیل شده و به باور درآمده‌است، دارای هر سه حیثیت حسی، عقلی و قلبی است. کسانی که دانش را موضوعی انتزاعی تصور می‌کنند، به راحتی دریافت‌های حسی، عقلی و قلبی را از یکدیگر جدا کرده، برای هر یک هویتی مستقل قائل می‌شوند. مبنای معرفت‌شناسی این تحقیق بر واقعی و نه انتزاعی دیدن موضوعات قرار دارد. بنابراین، بر آن‌ایم هر موضوعی را که می‌شناسیم، اگر با توجه به ابعاد حسی، عقلی و قلبی اش ملاحظه کنیم، دریافت منطبق با واقع‌تری از آن موضوع به دست آورده‌ایم.

معمولاً، در مکاتب فلسفی گذشته ما و جهان، دانش را انتزاعی فرض کرده‌اند. در غرب از اواخر قرن بیستم و در جهان اسلام نیز بعد از انقلاب اسلامی، اندیشه واقعی دیدن موضوعات در علم مورد توجه برخی از اندیشمندان قرار گرفته‌است، هرچند پیشرفت این اندیشه چندان چشمگیر نبوده و تا کنون به عنوان جریان عمومی اندیشه‌ورزیدن تبدیل نشده‌است (طباطبایی، ۱۳۵۹؛ Bhaskar, 1975).

اگر از زاویه کاربرد ابزار شناخت به مکتب‌های گوناگون فلسفی در جهان اسلام بنگریم، می‌توانیم بگوییم مکتبی که به آن مکتب مشاء گفته می‌شود، به عقل اهمیت داده و جریان فکری ارسطویی را دنبال کرده‌است. کسانی که به ندای قلب گوش فراداده‌اند و استدلال‌های عقلی را در درجه بعد قرار دادند، مکتب اشراق را بنا نهادند که از سنت افلاطون پیروی می‌کند. بنابراین، محور قرار دادن عقل و یا محور قرار دادن قلب در شناخت فارق بین این دو مکتب است.

از نگاه معرفت‌شناختی، می‌توان گفت در دنیای اسلام از قرن دوم هجری به بعد سه جریان فکری پا گرفت: اندیشمندانی که به دریافت‌های عقلی بیش از دریافت‌های قلبی بها می‌دادند، کسانی که در شناخت برای قلب بیش از عقل ارزش قائل بودند و دیگرانی که بین این دو قرار می‌گرفتند و برای هر دو اعتبار قائل می‌شدند. ابن‌سینا (۳۷۰-۴۲۸ ق) مکتب مشاء را رونق بخشید (خامنه‌ای، ۱۳۸۰: ۲۳۳-۲۳۴)؛ غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق) به دریافت قلبی بسنده کرد و سهرودی (۵۸۷-۵۴۹ ق، ۱۱۹۱-۱۱۵۴ م) در اوایل قرن ششم هجری ترکیب قلب و عقل را با تأکید بر قلب معتبر شناخت (سعید و حسن زاهد، ۱۳۹۱: ۵۵۵)؛ اما حدود ۴۰۰ سال بعد، ملاصدرا (۹۷۹-۱۰۵۰ ق، ۱۰۷۱-۱۶۴۰ م) این دو را به گونه‌ای ترکیب کرد

تا اعتبار هر دو در کنار هم محفوظ ماند (خامنه‌ای، ۱۳۸۰: ۲۸۴). اما، باید توجه داشت که کماکان از نگاه آنان، دانش انتزاعی فرض می‌شد.

هرچند گفتنی است که وقتی با محوریت عقل به تولید دانش می‌پردازیم، برای عینیت‌بخشیدن به آن مجبور خواهیم شد تا ابعاد حسی و قلبی را نیز برای آن تدارک ببینیم. موضوع عقلی را می‌باید با ذکر مثال‌های محسوس عینی کرد و در صورتی که آن را بپذیریم، لازم است به آن باور کنیم که از مقوله قلب است. مطالب قلبی نیز همین‌طور، اما باید توجه داشت که این‌گونه از دانش‌ها یک مجموعه کامل کارا به اسم فرهنگ را برای برنامه‌ریزی در جهت تولید تمدنی تمام‌عیار حاصل نمی‌دهد. از این رو در فرهنگ بشری، مجموعه‌ای از دریافته‌ها هستند که تکیه محوری در تولید و فهم آنان قلب، برخی دیگر عقل و در پاره‌ای دیگر حس است. اما، برای عرض اندام در سطح جامعه و کلیت‌بخشیدن به خود در عمل نیاز است که همه آنها به یک نسبت در کنار یکدیگر قرارگیرند.

آنچه در خصوص افول تمدن اسلامی از زاویه معرفت‌شناختی می‌توان گفت اینکه منازعه میان دریافته‌های قلبی، عقلی و حسی چون جمع نمی‌شد، ضمن تضعیف هر یک از به‌کارگیرندگان این ابزار توسط دیگران، موجب انتزاعی شدن دریافته‌های اندیشمندان اسلامی از واقعیت‌های غیب و مشهود نیز شد. انتزاعی اندیشیدن کاربرد عملی حاصل از دریافته‌های علمی اندیشمندان را با مشکل روبه‌رو کرد، زیرا به هر صورت دانش پیرامون واقعیت غیب نسبت به واقعیت مشهود در اولویت قرار می‌گرفت. این گرایش موجب شد دریافته‌های حسی و تجربی در فرهنگ اسلامی رو به ضعف و افول گذارد. وقتی واقعی و غیرانتزاعی به عالم نگاه کنیم، واقعیت غیب و واقعیت مشهود را همراه با هم و در ارتباطی تنگاتنگ می‌بینیم. دیگر دنیا از آخرت جدا نگریسته نمی‌شود و به تعبیر حضرت امام (ره) آخرت در همین دنیا به استقبال ما می‌آید. از این رو، با جدادیدن امور قلبی از موارد حسی و عقلی، فرهنگی که می‌بایست پشتوانه اجرای خود را به صورت تمدن ایجاد کند، قدرت تمدن‌سازی خود را از دست داد. تلاش ملاصدرا هم برای ترکیب، اولاً حدود صد سال بعد اثر خود را نشان داد و دوم اینکه با وجود با هم دیدن وحدت و کثرت در حرکت جوهری، رابطه بین این دو را، که عامل اجرایی مؤثر در برنامه‌ریزی است، تبیین نکرد (سعید و حسن زاهد، ۱۳۹۱: ۵۶۳). همین مطلب را دیگران در جدایی فقه، فلسفه و عرفان ارزیابی می‌کنند.

۳. معرفت‌شناسی دنیای مدرن

از قرن اول میلادی تا قرن پنجم، مردم اروپا بر اساس باور خویش به *تورات* و *انجیل* و گفته‌کشیشان عمل می‌کردند. به این ترتیب، می‌توان گفت عمده‌ترین ابزار شناختی که معتبر در نظر گرفته می‌شد، همان ابزار قلب بود. از قرن پنجم به بعد، با افزایش فاصله میان گفتار کشیشان‌ها از وحی و گسترده‌تر شدن مناسبات اجتماعی جامعه مسیحی بعد از سقوط امپراتوری روم (قرن پنجم میلادی)، اقلام ظنی بیشتری وارد گفته‌های کشیشان شد و به این ترتیب، جزمی‌نگریستن به گفته‌های آنان، دوران سیاه و تاریکی را رقم زد. این وضع حدود ۵۰۰ سال به طول انجامید. از قرن دهم میلادی به بعد، جنب‌وجوشی در میان اروپاییان پیداشد که ثمرات آن از قرن پانزدهم به بعد هویدا گردید (مگی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۵) و به دوران رنسانس شهرت دارد (سعید و حسن زاهد، ۱۳۹۱: ۵۶۴). مشخصاً، از قرن دهم تا سیزدهم را دوران نهضت ترجمه در اروپا می‌دانند (خامنه‌ای، ۱۳۸۰: ۲۶۴) و در قرن ۱۷، شروع دوران جدید در فلسفه اروپا (همان: ۲۶۷).

انفکاک از دین یا باورهای قلبی مستند به وحی، باورهای اندیشمندان را به امور مادی معطوف کرد و به جای خدا ماده مورد پرستش قرار گرفت. گرایش به عقل و استدلال عقلی و در نهایت تجربه یا حس، خط طی شده در این جریان است. تا عمل بر اساس باور به گزاره‌های دینی پیش می‌رفت، می‌توانیم بگوییم قلب محور شناخت قرارداداشت، زیرا خدا (واقعیت غیب) علت‌العلل تلقی می‌شد. از زمانی که نسبت به باورهای دینی شک و تردید ایجادشد، گرایش به عقل و واقعیات مشهود افزایش یافت. استدلال‌های منطقی می‌توانست اعتبار به‌کارگیری عقل را تضمین کند، اما رفته‌رفته تجربه جای استدلال‌های عقل‌نظری را هم تنگ کرد و تجربه‌گرایی اصل قرار گرفت؛ به طوری که بعد از جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) تجربه و یا به عبارت دیگر اقتناع حس حرف آخر را زد (مگی، ۱۳۸۶: ۱۰۲). دانش‌ها همه دانش تجربی شدند و فلسفه در مقابل علم (Science) اعتبار خود را ازدست‌داد. به این ترتیب، تمدن مدرن گرفتار حس و عقل ابزاری شد (Gerth and Mills, 1970: 293)؛ عرفان و دانش‌های اشراقی کاملاً در حاشیه قرار گرفتند و ایمان به خداوند تبارک و تعالی هم با استناد به شواهد مشهود باقی ماند، اما ملاک عمل اجتماعی دریافت‌های تجربی بود؛ حتی، قوانین دینی با نگاهی سکولار عرضه شد (ibid: 94). طبیعت و تجربه‌گرایی موجب شد دین شخصی تلقی شود و ایده انسان خودمختار (انسان‌گرایی) و دنیاگرایی (سکولاریزم) زیربنای باورهای قلبی و در نتیجه فرهنگ قرار گیرد (سعید و حسن زاهد، ۱۳۹۱: ۵۶۴).

۴. معرفت‌شناسی این پژوهش

نگاهی به تقابل معرفت‌شناختی دنیای اسلام و تمدن مدرن، صورت‌مسئله موجود را در مقابل تمدن جدید اسلامی روشن‌تر می‌کند. تأکید تمدن مدرن بر استفاده از حس و عقل ابزاری و کم یا بی‌اعتبار خواندن فعالیت‌های عقل نظری و قلب، نقطه تقابل معرفت‌شناسی غرب با اسلام است. در مقابل، اعتبار قائل شدن برای دریافت‌های قلبی و عقل نظری و کمتر اهمیت دادن به عقل ابزاری و دریافت‌های حسی بن‌بست تمدنی است که جهان اسلام را با خود درگیر کرده است (همان: ۵۶۵).

با توجه به مباحث مطرح‌شده، به‌نظر می‌رسد راه حل، توجه توأمان به هر سه ابزار شناخت یعنی حس، عقل و قلب است. شناخت هر وجود به دریافت حسی، عقلی و قلبی از آن وجود معطوف است. بعد حسی وجه ملموس هر موضوع را تشکیل می‌دهد؛ بعد عقلی ساختمان و ترکیب آن را به ما می‌نمایاند و بعد قلبی باوری است که به فاعلیت آن وجود در زمینه‌ای که قرار گرفته است، پیدا می‌کنیم. هریک از این وجوه اگر وجود نداشته باشد، شناخت ما ناقص است.

۵. روش‌شناسی (Methodology) این تحقیق

روش‌شناسی تحت‌تأثیر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و از همه مهم‌تر منطقی که برمی‌گزینیم، شکل می‌گیرد. معرفت‌شناسی این پژوهش در بالا تشریح شد. برای اینکه بتوانیم شناخت ترکیبی از هر موضوع در ابعاد حسی، عقلی و قلبی داشته باشیم، می‌باید مجموعه‌ای بنگریم و به این ترتیب منطق سیستمی مناسب‌ترین منطقی است که می‌توانیم انتخاب کنیم (زاهد، ۱۳۷۰: ۴۰). وقتی در شناخت خود با موضوعات مرکب روبه‌رو هستیم، لازم است منطقی انتخاب کنیم که وجود مرکب را دربرگیرد؛ منطق سیستمی این خاصیت را دارد. موضوع پژوهش ما در این مقاله فرهنگ است؛ از این رو، لازم است هستی‌شناسی فرهنگ را نیز به‌اختصار بحث کنیم. روش‌شناسی ما با توجه به این سه عامل یعنی منطق، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی رقم می‌خورد.

تا کنون تعاریف متعددی در مورد فرهنگ ارائه شده است: برخی مانند ادوارد تایلور (Edward Taylor) فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای می‌دانند که در برگیرنده همه دانستنی‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، عادات و هرگونه توانایی دیگری است که انسان به عنوان عضو جامعه کسب کرده است؛ رالف لیتون (Ralph Linton) فرهنگ را ترکیبی از

رفتار مکتسب می‌داند که توسط اعضای جامعه معینی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و میان افراد مشترک است؛ به نظر ادوارد ساپیر (Edward Sappier)، فرهنگ عبارت از نظامی از رفتارهاست که جامعه بر افراد تحمیل می‌کند و در عین حال نظامی ارتباطی است که جامعه بین افراد برقرار می‌کند (دانشنامه الکترونیک رشد، ۱۳۸۹). دانشنامه رشد چهار ویژگی عمده برای فرهنگ برمی‌شمارد: ۱. تفکر و قدرت یادگیری؛ ۲. تکلم؛ ۳. تکنولوژی؛ ۴. زندگی گروهی یا اجتماعی بودن (سعید و حسن زاهد، ۱۳۹۱: ۵۴۹).

اغلب، فرهنگ را به دو بخش مادی و معنوی تقسیم می‌کنند:

اگر فرهنگ را به معنی کوشش‌های انسان برای ارضای نیازهای خود و غلبه بر طبیعت بدانیم، آنگاه می‌توانیم آن را به دو قسمت فرهنگ مادی و فرهنگ غیرمادی یا معنوی تقسیم کنیم. فرهنگ مادی، شامل اشیای قابل لمس است مثل مسکن، وسایل زندگی، وسایل و ابزار و ادوات، هواپیما، اتومبیل، ماشین‌آلات. در عناصر فرهنگ آنچه را که مادی نیست فرهنگ معنوی گویند: هنر، زبان، ادبیات، فلسفه، سیاست، افکار و عقاید، نحوه فکر و استدلال، قوانین و علوم در این زمینه جای می‌گیرند. ... فرهنگ معنوی بدنه اصلی یک فرهنگ ملی است. همین بدنه است که قدرت روحی و نیروی حیاتی یک ملت را مشخص می‌کند، همین بدنه است که باید به دل و جان در نگه‌داشت آن کوشید، زیرا فرهنگ معنوی نقطه تعالی و فرازگاه حیات ملی است (دانشنامه الکترونیک رشد، ۱۳۸۹).

نویسندگان این دانشنامه بر آن‌اند که فرهنگ مادی هر جامعه شامل مجموعه دستاوردهای مادی یا تکنولوژی آن جامعه است. از نگاه لوئیس منفرد (Louis Monnford) تکنولوژی در خارج از فرهنگ قرار نمی‌گیرد و برعکس جزئی از آن است. به عبارت دیگر، تکنولوژی عنصری از فرهنگ است، زیرا پیشرفت تکنولوژی کاملاً وابسته به پیشرفت علم است و در این زمینه جامعه‌شناسی کاملاً نشان‌دهنده است که پیشرفت‌های علمی وابسته به ارزش‌ها و جهان‌بینی‌های خاص و یا در رابطه با جهت‌یابی‌های مذهبی یک جامعه است (همان؛ سعید و حسن زاهد، ۱۳۹۱: ۵۵۰).

برخی اسلام‌شناسان فرهنگ را به سه سطح یا نوع ۱. فرهنگ عمومی؛ ۲. فرهنگ تخصصی؛ ۳. فرهنگ بنیادی تقسیم می‌کنند (پیروزمند، ۱۳۸۹: ۵۴). مراد ایشان از فرهنگ عمومی «مجموعه نیازهای فرهنگی است که عموم جامعه با آن روبه‌رو و مبتلا به آن می‌باشند» (همان). پیروزمند این مفهوم را در مقابل فرهنگ تخصصی قرار می‌دهد و تولیدکننده و مصرف‌کننده آن را عموم مردم می‌داند (همان). از نگاه او، فرهنگ تخصصی مجموعه اطلاعات تخصصی بر روی هم است (همان: ۵۵). از نظر ایشان «فرهنگ

تخصصی عبارت است از: آن دسته ارتکازات و پذیرش‌های اجتماعی که تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان آن، افراد محدودی از جامعه هستند که دارای سطح تحصیلات و سواد بالاتری می‌باشند» (همان). از نظر پیروزمند، «فرهنگ بنیادی مجموعه‌اموری است که امکان تحول و بالندگی در فرهنگ تخصصی جامعه را فراهم می‌نماید» (همان: ۵۷-۵۸)؛ به عنوان مثال، او فلسفه‌های مضاف را از مصادیق فرهنگ بنیادی می‌شمارد (همان: ۵۸).

اگر فرهنگ را مجموعه ادراکات به توافق جمع‌رسیده تعریف کنیم (زاهد، ۱۳۸۴: ۸۳) و با توجه به جمیع جهات، اگر تمدن را شکل عملیاتی و اجرایی شده فرهنگ بدانیم، به نظر می‌رسد تعبیر شایسته‌تری از این دو مفهوم به دست داده باشیم. وقتی فرهنگی به منصفه ظهور می‌رسد، تمدنی ظاهر می‌گردد؛ به عبارت دیگر، تمدن عملیاتی شده و یا رویه آشکار و اجرایی یک فرهنگ است.

اگر ادراکات هر انسان را مشتمل بر ادراکات قلبی، عقلی و حسی بدانیم، می‌توانیم بگوییم در فرهنگ هر جامعه ادراکات قلبی و ادراکات عقلی و حسی به توافق جمع‌رسیده خواهیم داشت. اگر برای این سه دسته از ادراکات وجود واقعی در نظر داشته باشیم، ادراکات به توافق جمع‌رسیده قلبی، خود دارای بعد حسی، عقلی و قلبی برای نشان دادن، تفهیم و باور خود است. ادراکات عقلی به توافق جمع‌رسیده نیز برای نشان دادن و ملموس کردن خود نیاز به حیثیتی حسی و برای فهم خود نیاز به بعد عقلی و برای به باور درآمدن خود نیاز به وجهی قلبی دارد. ادراکات به توافق جمع‌رسیده حسی نیز همین‌طور؛ دارای بعد حسی برای عینیت‌بخشیدن به خود، بعدی عقلی برای تفهیم و بعدی قلبی برای باور است. از این رو، می‌توان گفت که دارای سه لایه فرهنگی از جنس‌های قلبی، عقلی و حسی خواهیم بود که هر یک دارای سه بعد قلبی، عقلی و حسی هستند. می‌توانیم بگوییم لایه قلبی که شامل دریافت‌های قلبی به توافق جمع‌رسیده است، باورهای جمعی است که در واقع ارزش‌ها و اخلاق جامعه را رقم می‌زند. ارزش‌ها و اخلاق هر جامعه بنیادهای هر فرهنگ را تشکیل می‌دهد. از این رو، آن را لایه بنیادی فرهنگ می‌خوانیم؛ لایه عقلی که عمدتاً متخصصان و اندیشه‌مندان جامعه آن را دریافت و جمع‌بندی می‌کنند، علم و معرفت آن جامعه را دربرمی‌گیرد و نام فرهنگ تخصصی را بر آن می‌نهمیم؛ لایه حسی که آشکار می‌گردد و در رفتارهای عموم مردم تجلی می‌یابد، آداب و رسوم و همه رفتارهای جمعی است که فرهنگ عمومی نامیده می‌شود. این همان اصطلاحاتی است که پیروزمند به کار می‌برد، اما با تعابیر اندکی متفاوت. هر یک از این

لایه‌ها دارای سه بعد قلبی، عقلی و حسی هستند که به این ابعاد نیز به ترتیب گرایش، بینش و کنش می‌گوییم.

اگر به بحث ترکیب معرفت‌شناسی و هستی‌شناختی بالا، منطق سیستمی را هم اضافه کنیم، روش‌شناسی ما روشن‌تر می‌شود. فرهنگ بنیادی بنیان‌های هر فرهنگ را دربرمی‌گیرد. اصیل‌ترین اعتقادات، ارزش‌ها، اخلاق و باورها در این بخش قرار دارد. فرهنگ تخصصی یافته‌های مبتنی و بر اساس فرهنگ بنیادی است که به صورت عقلی، علمی و تخصصی تنظیم شده‌است. بحث‌های رایج میان متخصصان هر جامعه در این لایه قرار می‌گیرد؛ یعنی، علم و معرفت جامعه. فرهنگ عمومی آن بخشی از فرهنگ است که در رفتارهای عمومی مردم ساری و جاری می‌گردد. ظاهر به عمل درآمده هر سه لایه این فرهنگ است که چهره تمدن مبتنی بر آن فرهنگ را نشان می‌دهد. وقتی این سه لایه را به صورت یک نظام، یعنی نظام فرهنگ در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم: این سه لایه با یکدیگر در تعامل بوده، خصلت زیربنایی و روبنایی نسبت به یکدیگر دارند. فرهنگ بنیادی خطوط اصلی را ترسیم می‌کند؛ در فرهنگ تخصصی این خطوط به علم و تخصص تبدیل می‌شود. این لایه فرهنگ هم نقش رسانه را بازی می‌کند. یافته‌های تخصصی است که به ما امکان می‌دهد ایده‌ها و آرزوها و آمال‌های ترسیم‌شده در فرهنگ بنیادی را در فرهنگ عمومی عملیاتی و اجرایی کنیم. این سه مانند سه کره تودرتو هستند: فرهنگ بنیادی کره مرکزی، فرهنگ تخصصی کره روی آن و فرهنگ عمومی کره بیرونی است (زاهد، ۱۳۸۴: ۸۳-۸۴). در نهایت، آنچه در کنش‌ها به ظهور می‌رسد، تمدن حاصل از آن فرهنگ است.

به طور خلاصه، با توجه به منطق و مباحث معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی این پژوهش، فرهنگ به عنوان یک موضوع، نظامی است که دارای لایه‌ها و ابعاد حسی، عقلی و قلبی است. بعد حسی فرهنگ، فرهنگ عمومی است که در جامعه مشاهده می‌شود؛ بعد عقلی آن فرهنگ تخصصی است که متفکران و متخصصان در جامعه تولید می‌کنند؛ بعد قلبی آن هم فرهنگ بنیادی است که باورهای بنیادی مردم آن جامعه را دربرمی‌گیرد. هر سه این لایه‌ها دارای بعد حسی، عقلی و قلبی هستند که گفته شد آنها را کنش، بینش و گرایش نام‌گذاری کرده‌ایم. بر اساس این روش‌شناسی، روش تحقیق (Method) ما به شرح زیر معین می‌شود: اگر خارج از نظام فرهنگ به جامعه بنگریم، جامعه را یک نظام دارای سه زیرنظام سیاست، فرهنگ و اقتصاد می‌بینیم. سیاست نظام اراده‌های تبلور یافته در سطح اجتماعی است؛ فرهنگ ادراکات جمعی به توافق جمع‌رسیده است؛ و اقتصاد صورت مادی امکانات

اجتماعی است. در این میان، فرهنگ رسانه‌ای برای عملیاتی کردن اراده‌هایی است که در دستگاه سیاسی انعقاد می‌یابد. فرهنگ آن اراده‌ها را حمل کرده، به ترکیب امکانات جامعه در بخش اقتصاد تبدیل می‌کند. در خود فرهنگ هم سه لایه فرهنگ - بنیادی، تخصصی، عمومی - چنین نسبتی با یکدیگر دارند. فرهنگ بنیادی ارزش‌ها و اخلاق را رقم می‌زند؛ فرهنگ تخصصی رسانه‌ای برای تبدیل این ارزش‌ها و اهداف به عمل در فرهنگ عمومی می‌شود.

۶. روش تحقیق

منطق سیستمی، معرفت‌شناسی سه‌وجهی، موضوع فرهنگ دارای سه لایه و سه بعد و اتخاذ روش استفاده از الگو را پیش روی ما قرار می‌دهد. با توجه به اینکه نظام فرهنگ دارای سه لایه فرهنگ بنیادی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی و هریک از این لایه‌ها، دارای سه بعد گرایش، بینش و کنش هستند، برای پژوهش پیرامون فرهنگ، یک جدول یا الگوی سه‌درسه به‌دست می‌آید. از حاصل ضرب سه لایه در سه بعد فرهنگ، نه عامل نظری در جایگاه و مرتبه سیستمی خود به‌دست می‌آید که الگوی ما برای مطالعه فرهنگ است. برای مطالعه هر فرهنگ بر اساس این الگو، لازم است مصادیق نظری هریک از این نه عامل را در آن فرهنگ شناسایی کنیم.

در مقاله حاضر، مصادیق فرهنگ‌های سکولار و اسلامی از طریق بیش از یکصد ساعت مباحثه بین نویسندگان و برخی دیگر از مطلعان و متخصصان فلسفه و فرهنگ به‌دست آمده است. شاید، این مصادیق تفصیلی و یقینی نباشند، اما به هر صورت کلیت و اجمال خطوط اصلی منازعه بین دو فرهنگ مورد مطالعه را نشان می‌دهند. برای رسیدن به تفصیل یقینی این عوامل، مطالعه همه‌جانبه هر فرهنگ با مراجعه به متون اصلی هریک توصیه می‌شود. در زیر، به بیان تفصیلی روش طراحی الگوی پایه و معرفی آن برای مطالعه فرهنگ‌های گوناگون می‌پردازیم.

۷. روش طراحی الگوی پایه فرهنگ

برای دستیابی به الگوی فرهنگی هر جامعه، اگر سه بعد فرهنگ را در سه لایه فرهنگ‌های بنیادی، تخصصی و عمومی ضرب کنیم، ماتریس زیر برای کل مجموعه فرهنگ به‌دست می‌آید. به عبارت دیگر، بر اساس این ماتریس یا جدول، به دنبال کشف سه بعد سه لایه فرهنگ بنیادی، تخصصی و عمومی در ارتباط با یکدیگر هستیم.

جدول ۱. ماتریس یا الگوی پایه فرهنگ

ابعاد لایه‌های فرهنگ	گرایش	بیش	کنش
بنیادی	گرایش بنیادی	بیش بنیادی	کنش بنیادی
تخصصی	گرایش تخصصی	بیش تخصصی	کنش تخصصی
عمومی	گرایش عمومی	بیش عمومی	کنش عمومی

در مطالعه کامل هر فرهنگ و یا پدیده فرهنگی، می‌باید ماتریس بالا را از ابعاد لایه‌های آن مورد مطالعه قرار داد.

در ماتریس بالا، گرایش بنیادی پایه‌ای‌ترین باور مورد توافق جمع است؛ آن باوری که همه تولیدات فرهنگی بر اساس اعتقاد به آن بنا می‌شود. در واقع، مبنای نظام باورها و فرهنگ جامعه گرایش بنیادی است. این باور ظرفیت تولیدات فرهنگی را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، خط قرمز هر فرهنگ گرایش بنیادی آن فرهنگ است. بیش بنیادی پایه‌ای‌ترین موضوع مورد توافق جمع است که بر اساس آن حجت‌ها تمام می‌شود. بیش بنیادی محوری است که ساختار فرهنگ حول آن رقم می‌خورد. هر عنصری که در هر فرهنگ تولید شود، بر این محور استوار است. بیش بنیادی پایه‌ای‌ترین اصل معرفت‌شناسی آن فرهنگ است؛ مثلاً، دانش‌ها در بین اهالی آن فرهنگ بر این پایه و اساس شکل می‌گیرد. هر دریافت پذیرفته‌شده‌ای می‌باید بر پایه بیش بنیادی استوار باشد. کنش بنیادی عنصر هماهنگ‌کننده همه رفتارها اعم از قلبی، عقلی و حسی پذیرفته‌شده در بین اهالی آن فرهنگ است. با این شاخص است که رفتارهای سنجیده‌شده درست و غلط می‌شود. اگر گرایش، بیش و یا کنشی با کنش بنیادی هماهنگ بود، از نظر آن فرهنگ پذیرفته‌شده است؛ در غیر این صورت، عنصر هنجاری از این فرهنگ به حساب نمی‌آید.

گرایش تخصصی مبنایی‌ترین اصل پذیرفته‌شده‌ای است که متخصصان آن فرهنگ با استناد به آن، سمت و سو و جهت همه‌چیز را تعیین می‌کنند. زیربنایی‌ترین اصل هستی‌شناسی در هر فرهنگ، گرایش تخصصی آن فرهنگ است. بیش تخصصی همه دانش‌های تخصصی نظری موجود در هر فرهنگ را تشکیل می‌دهد. هر مجموعه‌ای که با استدلال در بین متخصصان به توافق می‌رسد و به عنوان یک رشته تخصصی نظری شناخته می‌شود، بیش تخصصی تعریف می‌گردد. با بست و گسترش بیش‌های تخصصی، ظرفیت تصرفی فرهنگ مشخص می‌شود؛ یعنی، با بیش تخصصی مشخص می‌شود که جامعه تا چه حد قدرت تصرف در موضوعات را دارد. کنش تخصصی

عبارت است از فناوری‌های هر فرهنگ؛ چگونگی اعمالی که متخصصان آن فرهنگ آن را تبیین می‌کنند و از آن مطلع‌اند. این دانش‌ها وسیله‌ای هستند در دست افراد جامعه برای دخل و تصرف در جهان پیرامون خود.

گرایش عمومی پایه‌ای‌ترین اعتقاد پذیرفته‌شده اهالی یک فرهنگ است که رفتارهای خود را با توجه به آن تنظیم می‌کنند و از آن الگو می‌گیرند؛ عاملی برای تنظیم رفتارهاست. از این جهت، می‌توان گفت عاملیت هر فرهنگ است. همه اعمال اجتماعی با استناد به گرایش عمومی مشروعیت اجتماعی می‌یابد. بینش عمومی معرفت عمومی اهالی هر فرهنگ است. درست و غلط‌هایی که مردم به آن نظر دارند و بر اساس آن رفتارهای خود را بد و خوب می‌کنند، بینش عمومی است. این بخش از فرهنگ به تبع دانش‌های هر فرهنگ شکل می‌گیرد. بنابراین، می‌توان گفت که ساختار تبعی دانش‌های هر فرهنگ است. کنش عمومی رفتارها و شیوه زندگی اهالی هر فرهنگ است؛ بخشی که تمدن را آشکار می‌سازد و زمینه هر فرهنگ است. در این زمینه است که همه عناصر دیگر فعال هستند و بر یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند.

در یک نگاه سیستمی پویا گفته‌شد که می‌توانیم سه لایه فرهنگ را مانند سه کره تودرتو در نظر بگیریم. از جهت دیگر گفته‌شد هر یک از لایه‌های فوق دارای سه بعد حسی، عقلی و قلبی هستند. بعد حسی هر یک از لایه‌ها از جنس کنش، بعد عقلی از جنس بینش و بعد قلبی از جنس گرایش است. می‌توان گفت میان کنش‌ها، بینش‌ها و نظام گرایش‌های جمعی و نیز فرهنگ عمومی، فرهنگ تخصصی و فرهنگ بنیادی نیز رابطه به ترتیب روبنایی و زیربنایی هم وجود دارد، ضمن اینکه عوامل روبنایی به نوبه خود در عوامل زیربنایی مؤثر هستند. عناصر زیربنایی تأثیرپذیری‌شان از خارج کمتر و تعیین‌کنندگی‌شان در داخل بیشتر است. در ضمن، باید گفت که به علت تغییر و تحولات فرهنگی در زمان، ترسیم سه کره منظم متحدالمركز و با ترکیبات هندسی کامل در مورد این سه ابعاد و یا لایه‌ها، در هیچ جامعه‌ای تقریباً ممکن نیست. در همه جوامع، تغییر و تحولات به گونه‌ای است که دائم توازن و تعادل‌ها به هم خورده و تلاش‌های آگاهانه و ناآگاهانه برای رسیدن به تعادل در حال انجام است.

جهت‌گیری انسان‌ها در هر فرهنگی توسط گرایش‌های جمعی رقم می‌خورد. برای عمل کردن به گرایش‌های جمعی، لازم است بینش‌های متناسب با آن به‌وجودآید و چگونگی عملیاتی‌شدن آن با کنش‌ها مشخص شود. اگر به گونه دیگری به این ابعاد

بنگریم، می‌توانیم بگوییم که هر عنصر فرهنگی در راستای گرایش‌های جمعی قرار دارد، با بیش‌ها تعریف و تبیین می‌شود و با کنش‌ها چگونگی به‌اجرا در آمدن آن تعیین می‌گردد.

۸. انواع فرهنگ‌ها

فرهنگ‌های موجود در عالم را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: فرهنگ‌هایی که در ادراکاتشان واقعیت را فقط واقعیت مشهود می‌دانند و اجتماعیاتی که علاوه بر واقعیت مشهود به واقعیت غیب نیز باور دارند. در دسته اول وسایل شناخت در خدمت دریافت فقط واقعیت قابل مشاهده است و در دسته دوم این ابزار برای دریافت واقعیت قابل مشاهده و نیز واقعیت غیب به‌کار می‌رود. کسانی که به هر دو نوع واقعیت قائل هستند، از ادیان تبعیت می‌کنند. دین‌ها در تاریخ زندگی بشر از مراحل گوناگونی گذشته‌اند. به روایتی ادیان از خداپرستی شروع کرده، به بت‌پرستی و سپس بنا بر وجود پیامبران مرسل مجدداً به خداپرستی سوق یافته‌اند. بت‌پرستی خود انواع گوناگون دارد. عقلای عالم تکامل ادیان را در ادیان ابراهیمی جست‌وجو می‌کنند. پیروان ادیان ابراهیمی خداپرست هستند و وجود او را که غیب است، باور دارند؛ آخرت را نیز که قابل مشاهده نیست، می‌پذیرند و به پیام‌آوران الهی نیز معتقدند. در این سلسله، مسلمانان آخرین پیامبر را پیامبر اسلام می‌دانند. از نظر آنان تعلیمات ارائه‌شده توسط رسول اکرم (ص) کامل‌ترین نوع دستورات الهی است (زاهد، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۳). دسته دیگر که فقط به واقعیت مشهود باور دارند، دنیاگرا هستند و اصطلاحاً به آنان سکولار می‌گویند (همان: ۸۳).

از نظر آنان، ورای جهان مادی چیز مؤثری وجود ندارد.

گرایش به واقعیت مشهود پس از رنسانس در اروپا رواج یافت. خرافاتی که از ناحیه دین در جامعه سیاه و تاریک قرون وسطا رواج یافته‌بود، عقلای اروپا را بر آن داشت تا بحث پیرامون واقعیت غیب را که هیچ مرجع ملموسی برای واریسی صحت آن نداشتند، کنار بگذارند و هم‌خویش را مصروف تفکر پیرامون واقعیت مشهود نمایند (زاهد، ۱۳۸۷: ۲۱۳).

با توجه به پیشرفت‌هایی که در تدوین و تنظیم این فرهنگ حاصل شد، تمدن تازه‌ای تحت عنوان مدرنیته در کشورهای موسوم به کشورهای غربی شکل گرفت.

این حرکت در جهان اسلام روی نداد، زیرا مسلمانان یک منبع لایزال و مطمئن به اسم قرآن کریم دارند که می‌توانند همه اندیشه‌های دینی را با آن بسنجند و به صحت و تقم آن بی‌برند. از این رو، تفکر پیرامون واقعیت غیب و رابطه واقعیت مشهود و غیب با اتکا به ملاک صحت قرآن کریم (که معجزه تغییرناپذیر الهی شناخته می‌شود) در جامعه اسلامی مبنایی منطقی و علمی دارد (همان).

۹. طراحی الگوی پایه فرهنگ سکولار و فرهنگ اسلامی

حال از روش گفته شده در بالا برای طراحی الگوی فرهنگ‌های مطرح موجود استفاده می‌کنیم.

در جامعه‌ای که فقط به واقعیت مشهود می‌اندیشد و یا تنها اعتبار را به این نوع از واقعیت می‌دهد، انسان اشرف «موجودات» تلقی می‌شود. اما در جامعه‌ای که واقعیت غیب و مشهود هر دو مورد نظر است، انسان اشرف «مخلوقات» است. وقتی انسان اشرف موجودات تلقی شود، همه موجودات برای او در نظر گرفته می‌شود و حاکمیت بلامنازع انسان بر دیگر موجودات توجیه می‌گردد (زاهد، ۱۳۸۷: ۲۱۳).

با این تصور، عقل و خرد انسانی بالاترین منبع برای رسیدن به بینش‌های این جهانی می‌گردد و استفاده بی‌قید و شرط برای خوش آمد و لذت‌جویی انسان از عالم موجودات به راحتی پذیرفته می‌شود. بنابراین، انسان‌گرایی، اصالت عقل و لذت‌جویی بنیادی‌ترین ارزش‌ها در جامعه تلقی می‌شوند (همان).

فرهنگ تخصصی مبتنی بر بنیان‌های فوق از طریق اندیشمندان و دیگر تولیدکنندگان فرهنگی بر دانشگاه‌ها و دیگر مؤسسات تخصصی حاکم می‌شود. همان‌طور که آمد، این فرهنگ محمل و رسانه‌ای برای عملیاتی‌شدن فرهنگ بنیادی است. بنیانی‌ترین گرایش تخصصی در این فرهنگ تجربه‌گرایی است. بینش‌های تخصصی با توجه به تجربه صرف تولید می‌شود و از طریق دانشگاه‌ها و دیگر مؤسسات علمی عالی در قالب علوم مختلف در رشته‌های متفاوت شکل می‌گیرد. فناوری و مهارت‌های تخصصی نیز از طریق دانشکده‌های مهندسی و دیگر علوم کاربردی بر اساس دانش نظری تولید شده به وجود می‌آید. نتیجه این تولیدات علمی با ابزارهای نشر فرهنگ، به فرهنگ عمومی و در نهایت شیوه زندگی مدرن مبدل می‌گردد. خصلت رسانه‌ای فرهنگ تخصصی از طریق ابزار رسانه‌ای عمل می‌کند. وسایل ارتباط جمعی، مدارس اعم از ابتدایی و متوسطه و دستگاه‌های هنری و هنرمندان وسیله‌ای برای مبدل کردن دستاوردهای فرهنگ تخصصی به فرهنگ عمومی هستند. در فرهنگ عمومی به قوانین و مقررات وضع شده توسط بشر گرایش پیدامی‌شود و بر اساس آنها، هنجارهای اجتماعی بشری شکل می‌گیرند. با عملیاتی‌شدن این هنجارها، تمدن مدرن ظاهر می‌شود؛ در ضمن، نباید تعامل متقابل این پدیده‌ها را با یکدیگر فراموش کرد. یک رابطه خطی صددرصد، به نحوی که توضیح داده شد، بین عوامل بالا برقرار نیست، بلکه عناصر فرهنگ عمومی به نوبه خود بر فرهنگ تخصصی و آنها بر فرهنگ بنیادی تأثیر دارند.

در جامعه اسلامی «که واقعیت غیب و واقعیت مشهود هر دو اعتبار دارند، انسان اشرف مخلوقات است و می‌باید طبق قواعدی که خالق متعال وضع نموده‌است با جهان رفتار نماید» (همان). قواعد آفریده‌شده توسط خداوند تبارک و تعالی حق تلقی می‌شود و به این ترتیب توحید، اصالت وحی و تقرب‌جویی پایه‌ای‌ترین بنیان‌های فرهنگ می‌شوند. تعبد به وحی‌گرایش اصلی و مبنایی دانشمندان می‌گردد و بر این اساس دانش‌های اسلامی و متعاقب آن فناوری‌های اسلامی شکل می‌گیرند. در فرهنگ عمومی‌گرایش به اجرای احکام الهی به‌وجود می‌آید و به این ترتیب، معروف و منکرهای دینی بینش و دانش عمومی مردم می‌شوند. با عملیاتی‌شدن این معروف و منکرها در جامعه، تمدن اسلامی شکل می‌گیرد.

با توجه به خصلت هریک از اجزای به‌دست‌آمده در خصوص فرهنگ مدرن، می‌توان گفت انسان‌گرایی در واقع ظرفیت فرهنگ را تعیین می‌کند؛ یعنی، این فرهنگ تا جایی که این مفهوم اجازه می‌دهد، قدرت بسط و گسترش دارد و به عبارتی دیگر، خط قرمز در این فرهنگ با این عامل معین می‌شود. در محدوده این فرهنگ هیچ‌کس حق ندارد این ارزش بنیادین را بشکند. جهت این فرهنگ با تجربه‌گرایی مشخص می‌گردد. حجیت روش‌های تحقیق در جامعه به تجربه‌گرایی بازمی‌گردد. عاملیت تحقق این جهت تمسک به قوانین و مقرراتی است که بشر از طریق تجربه خود به‌دست آورده‌است. اجرای این قوانین موجب تحقق این فرهنگ می‌شود.

محور ساختار فرهنگ مدرن بر خردگرایی محض و عقل‌ابزاری استوار است. دانش‌های سکولار خصلت یا ظرفیت تصرفی فرهنگ را معین می‌کنند؛ یعنی اینکه تا چه حد قدرت تصرف توسط این فرهنگ وجود دارد، وابسته به دانش‌های ذکرشده است. هنجارهای اجتماعی به تبع این دانش‌ها حاصل می‌گردد. از این رو، به آن ساختار تبعی می‌گوییم.

لذت‌جویی و سودجویی هماهنگ‌کننده فعالیت‌های مردم متخلق به این فرهنگ هستند؛ یعنی، هر عملی که می‌خواهد انجام گیرد، حول محور لذت‌جویی و اصالت فایده با دیگر عوامل موجود در این فرهنگ هماهنگ می‌شود. فناوری‌های سکولار وسیله به‌حساب می‌آیند و شیوه زندگی مدرن زمینه فعالیت‌های این فرهنگ را در یک نظام فرهنگی فراهم می‌نماید.

در فرهنگ اسلامی توحید ظرفیت فرهنگ را تعیین می‌کند. تعبد به وحی تعیین‌کننده جهت‌گیری‌های فرهنگ است. گرایش به احکام الهی عاملیت فرهنگ است؛ یعنی، آن را عملیاتی می‌کند. اصالت وحی محور ساختار فرهنگ و علوم و دانش‌های اسلامی

ظرفیت تصرفی فرهنگ را می‌سازند. معروف و منکرهای اسلامی ساختار تبعی است. تنظیم امور بر اساس تقرب‌جویی به عنوان هماهنگ‌کننده صورت‌می‌پذیرد. فناوری‌های اسلامی وسیله اجرای فرهنگ و شیوه زندگی مبتنی بر تمدن اسلامی زمینه فرهنگ را فراهم می‌سازد.

جدول ۲. ماتریس یا الگوی پایه فرهنگ (اسلامی و سکولار)

ابعاد پایه‌های فرهنگ	گرایش		کنش
	پیش	پیش	
بنیادی	اسلامی	توحید و خداگرایی	تقرب‌جویی
	سکولار	انسان‌گرایی	لذت‌جویی - سودجویی
تخصصی	اسلامی	هستی‌شناسی بر پایه اصالت وحی	فناوری‌های مورد نیاز نظام اسلامی
	سکولار	هستی‌شناسی بر پایه اصالت تجربه	فناوری‌های مورد نیاز نظام مدرنیته
عمومی	اسلامی	گرایش به احکام الهی	تحقق تمدن اسلامی
	سکولار	گرایش به قوانین و مقررات بشری	استقرار تمدن مدرنیته

اگر فرهنگ را به سه بخش فرهنگ سیاسی، فرهنگ فرهنگی و فرهنگ اقتصادی تقسیم کنیم، سه جدول زیر نشان‌دهنده عوامل نه‌گانه این فرهنگ‌ها در دو نظام اسلامی و سکولار هستند.

جدول ۳. ماتریس یا الگوی پایه فرهنگ سیاسی (اسلامی و سکولار)

ابعاد پایه‌های فرهنگ	گرایش		کنش
	پیش	پیش	
بنیادی	اسلامی	ولایت الله (لا حول و لا قوة الا بالله)	انتظار فرج (تحقق نظام الهی در جهان)
	سکولار	اصالت حاکمیت انسان	نظم نوین جهانی
تخصصی	اسلامی	فلسفه ولایت الهی	فناوری‌های مورد نیاز نظام سیاسی اسلام
	سکولار	فلسفه حاکمیت اکثریت	فناوری‌های مورد نیاز نظام سیاسی مدرنیته
عمومی	اسلامی	مشروعیت ولایت فقیه	تحقق مردم‌سالاری دینی
	سکولار	مشروعیت لیبرال دموکراسی	استقرار لیبرال دموکراسی

جدول ۴. ماتریس یا الگوی پایه فرهنگ فرهنگی

ابعاد لایه‌های فرهنگ		گرایش	بینش	کنش
بنیادی	اسلامی	علم مطلق از آن خداست	اعتقاد به منابع دینی (کتاب و سنت)	دنیا - آخرت گرایی
	سکولار	اصالت علم بشر	اصالت عقل ابزاری در شناخت	دنیاگرایی
تخصصی	اسلامی	فلسفه علم دینی	تولید علوم مورد نیاز نظام فرهنگی اسلامی	فناوری‌های مورد نیاز نظام فرهنگی اسلامی
	سکولار	فلسفه علم بشری	تولید علوم مورد نیاز نظام فرهنگی سکولار	فناوری‌های مورد نیاز نظام فرهنگی مدرنیته
عمومی	اسلامی	گرایش به معارف دینی	پذیرش هنجارهای نظام فرهنگ اسلامی	تحقق نظم فرهنگی اسلام
	سکولار	گرایش به مکاتب مادی	پذیرش هنجارهای نظام فرهنگ بشری	استقرار نظام فرهنگی مدرنیته

فرهنگ یعنی شناخت‌های پذیرفته‌شده که منشأ شکل‌گیری باور، آگاهی و رفتارهای اجتماعی می‌شود.

جدول ۵. ماتریس یا الگوی فرهنگ اقتصادی

ابعاد لایه‌های فرهنگ		گرایش	بینش	کنش
بنیادی	اسلامی	ایمان به رزق حلال و حرام	اصالت روابط اقتصادی اسلامی	کسب روزی حلال و عدالت‌محوری
	سکولار	حرص	ارزشمندی مادیات (اصالت سرمایه و یا کار)	سودجویی
تخصصی	اسلامی	فلسفه اقتصاد اسلامی	علوم اقتصادی اسلامی	فناوری‌های مورد نیاز نظام اقتصادی اسلامی
	سکولار	فلسفه اقتصاد مادی	علوم اقتصادی مادی	فناوری‌های مورد نیاز نظام اقتصادی مدرنیته
عمومی	اسلامی	باور به رعایت دستورات شرع در زمینه تولید، توزیع و مصرف	معروف و منکرهای نظام اقتصادی اسلامی (پرهیز از اسراف و تبذیر، اتکا به قناعت و ورع)	تحقق الگوی اقتصاد اسلامی
	سکولار	اعتقاد به تسلط بر منابع اقتصادی به هر طریق (تکثیر در ثروت)	هنجارهای نظام اقتصادی بشری (افزایش حرص)	استقرار الگوی اقتصاد مادی (سرمایه‌داری و سوسیالیستی)

برای ایجاد تغییر در هر یک از فرهنگ‌ها می‌باید از خانه ۱.۲ شروع کنیم.

۱۰. نتیجه‌گیری

در این مقاله، ضمن معرفی مبانی منطقی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی تازه‌ای برای مطالعه فرهنگ، به ارائه تعریف جدیدی از فرهنگ پرداختیم و روش مطالعه بدیعی را معرفی کردیم. بر اساس این مبانی، عوامل دخیل در فرهنگ را معرفی کردیم و نشان دادیم که چگونه فرهنگ به مثابه رسانه‌ای بین اراده (سیاست) و عمل جامعه (اقتصاد) عمل می‌کند. نیز گفتیم که به همین ترتیب، فرهنگ تخصصی رسانه‌ای میان فرهنگ بنیادی و فرهنگ عمومی است. در یک مطالعه تطبیقی، فرهنگ اسلامی را با فرهنگ سکولار به مقایسه گذاشتیم. در پایان، فرهنگ را به سه بخش سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تقسیم کردیم و دو فرهنگ رقیب را در صحنه جهانی امروز در این سه بخش به مقایسه نشستیم. مجموعه به دست آمده برای شناسایی، آسیب‌شناسی و برنامه‌ریزی در مورد فرهنگ کارایی دارد. همه اندیشمندان این زمینه می‌توانند با توجه به این جدول‌ها، در سطح کلان و خرد به مطالعه فرهنگ بپردازند و برنامه‌ریزی کنند.

در این مطالعه، بخش‌های حسی، عقلی و قلبی شناخت به‌گونه‌ای با یکدیگر ترکیب شده‌اند که جایگاه هریک با عملکرد واقعی‌شان در نظر گرفته شده و از انتزاعی‌اندیشیدن هم پرهیز گشته‌است. از این رو، می‌توان ادعا کرد که با استفاده از روش‌شناسی این مطالعه، پیشنهادی برای فائق آمدن بر ضعف تاریخی انتزاعی‌نگریستن، حداقل در مطالعه موضوع فرهنگ ارائه شده‌است. به همین مناسبت، برای واقعی دیدن موضوع مورد مطالعه، می‌توان از این بحث نظری، راهکارها و یا راهبردهای نظری و عملی استنتاج کرد.

در این راستا، می‌توان گفت که در جامعه امروزی کشور ما، به علت اینکه حدود ۵۰ سال در دوران پهلوی تلاش بر سکولارکردن فرهنگ صورت گرفت و قبل و بعد از آن نیز تهاجم فرهنگی جهان غرب برای استحاله فرهنگ اسلامی در کار بود، با ملغمه‌ای از ترکیب این دو فرهنگ سروکار داریم. اگر بخواهیم روش مند سخن گفته باشیم، در هر خانه جدول‌های ارائه شده، با طیفی که دو صفت آمده در آن خانه جدول، دو سر طیف را تشکیل می‌دهند، روبه‌رو هستیم. لازم است در اقشار و فضاهاى مختلف فرهنگی به بررسی جایگاه آن قشر و یا آن محل روی این طیف‌ها بپردازیم تا وضع موجود فرهنگ آن قشر یا محل شناسایی شود. پس از این شناسایی، با آسیب‌شناسی که تحلیل خواهد شد، راه برای برنامه‌ریزی عملی در راستای تحکیم فرهنگ حیات‌بخش اسلام گشوده خواهد شد.

به سخن دیگر، در صورتی که می‌خواهیم در عمل اسلامی عمل کنیم و تمدن اسلامی را به ظهور برسانیم، لازم است فرهنگ را اسلامی کنیم. صرف اراده‌کردن، جامعه را اسلامی نمی‌کند. اگر می‌خواهیم در عمل سبک زندگی و تمدن اسلامی را تجربه کنیم، لازم است وسیله یا رسانه‌ای که اراده تبلور یافته جمعی را به عمل جمعی می‌رساند - یعنی فرهنگ - را اسلامی کنیم.

منابع

- پیرزومند، علی‌رضا (۱۳۸۹). *مبانی و الگوی مهندسی فرهنگی*، قم: فرهنگستان علوم اسلامی. خامنه‌ای، سید محمد (۱۳۸۰). *سیر حکمت در ایران و جهان*، تهران: بنیاد حکمت صدرا. دانشنامه الکترونیک رشد (www.daneshnameh.roshd.ir).
- زاهد، سید سعید (۱۳۷۰). *مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام*، تهران: بهینه.
- زاهد، سید سعید (۱۳۸۴). «در باب توسعه فرهنگی در ایران»، *راهبرد یاس*، ش ۳.
- زاهد، سید سعید (۱۳۸۷). «امر به معروف و نهی از منکر با تأکید بر حقوق شهروندی»، *مجموعه مقالات همایش ملی نقش امر به معروف و نهی از منکر در حقوق شهروندی و مردم‌سالاری دینی*، شیراز: ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان فارس.
- زاهد، سید سعید (۱۳۹۰). «مقایسه پرستش فردی و اجتماعی»، *دو فصلنامه پژوهشنامه مطالعات تطبیقی فرهنگ اسلام و ایران*، س ۱، ش ۱.
- زاهد، سید سعید و سید حسن زاهد (۱۳۹۱). «مبانی معرفت‌شناختی تمدن جدید اسلامی از منظر علامه سید منیرالدین حسینی الهاشمی و نقش ایشان در تحول علوم انسانی»، *مجموعه مقالات همایش تحول در علوم انسانی اسلامی*، بزرگداشت دهیمین سالگرد ارتحال استاد فقید سید منیرالدین حسین الهاشمی، قم: کتاب فردا.
- زاهد، سید سعید (۱۳۹۱). «مدیریت فرهنگ عمومی توسط مقام معظم رهبری»، *اولین همایش موردکاوی و تبیین مبانی مواضع مدیریتی مقام معظم رهبری در مسائل راهبردی کشور (۱۳۶۸-۱۳۹۰)*، شیراز: دانشگاه پیام نور فارس، غزال شیراز.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۹). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم: دفتر انتشارات اسلامی. مطهری، مرتضی (۱۳۶۱). *شناخت در قرآن*، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- مگی، براین (۱۳۸۶). *سرگذشت فلسفه*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نی.

Archer, M. et al. (1998). *Critical Realism (Essential Readings)*, London and New York: Routledge.
Bhaskar, R. (1975). *A Realist Theory of Science*, Leeds: Books (2nd Edition with New Postscript, Hassocks Sussex: Harvester Press, 1978; Reprinted as Verso Classic, 1997).

Gerth, H. H. and C. Wright Mills (1972). *From Weber, Max, Essays in Sociology*, London: Routledge.

Huntington, Samuel (1993). "The Clash of Civilizations?", *Foreign Affairs*, Vol. 72, No. 3.

Huntington, Samuel (1996). *The Clash of Civilizations and Remaking of World Order*, New York: Simon and Schuster.